



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۲۱

داؤد ملکيار

چگونگی وقایع و سخنی چند با آقایان کاظم و سیستانی

قسمت اول

طوری‌که به خواننده محترم این سایت معلوم است، حدود دوهفته قبل به ارتباط نشر تبصره مختصر من در دریچه نظر سنجی، آنهم برای تصحیح نوشته آقای جمیلی، از طرف یک تعداد افراد سرسپرده محمد داؤد خان، بدون تانی و تحمل، مورد حمله و اهانت قرار گرفتیم. من در حالیکه نوشته های چند تن ازین سرسپردگان متعصب را قابل خواندن و جواب دادن نمی دانم، میخواهم با سرکرده این گروه محاسبه ای داشته باشم در مورد صحبت های گذشته ما که متأسفانه صرف یاد آوری از یک صحبت، چنان به حیثیت شان برخورد که سر از پا نشناخته، و به اهانت پرداختند. نویسنده ترجیح میدهد تا صحبت اول و دوم خطاب به آقای کاظم گردد تا باشد که موضوعات صحبت فی مابین بتواند گفتنی ها را به صراحت و دوباره بیان نماید:

آقای کاظم! شما می نویسید که بعد از صحبت رادیویی ما در سال ۱۹۹۹ تا دیدار ما در یک عروسی، صحبتی با هم نداشته ایم، و بعد اضافه کرده اید که به ارتباط آگاهی و یا عدم آگاهی سردار نعیم خان از کودتای سرطان و نقل قول از داکتر صاحب سراج، با من صحبت کرده اید و بس. و حال قبل از ادامه این بحث، میخواهم توجه تانرا به لست صحبت های ما و شما جلب نمایم تا هم تجدید خاطر تان گردد و هم دقت مرا در بیان وقایع با خود مقایسه نمائید، تا در آینده کسی را با این عجله و با اهانت، دروغگو خطاب نکنید.

صحبت اول:

بلی بعد از صحبت رادیویی در سال ۱۹۹۹ با شما تیلیفونی حرف زدم تا اشتباه تانرا در مورد تاریخ ملاقات با محمد داؤد خان و برداشت شما از آن دیدار، برایتان توضیح نمایم. چون شما در رادیو گفتید که: "به روز ۲۹ سنبله سال ۱۳۵۲ وقتی برای اولین بار به دیدن رئیس دولت رفتم، متوجه شدم که بسیار عصبانی به نظر می آید، مانند پدری که بر پسرانش قهر باشد و یا معلمی بر شاگردانش. بعد وزیران را در بیرون دیدم که مانند پسران و یا شاگردانی که مورد عتاب قرار گرفته باشند، همه با سرخم در هر گوشه ای ایستاده بودند و چند چند نفر باهم با آهستگی صحبت میکردند" و شما آقای کاظم ازین وضعیت چنین نتیجه گیری کردید که داؤد خان از مرگ میوندوال در آن روز خبر شده و بسیار ناراحت به نظر میرسید و به همین دلیل بالای وزیرانش خشمگین بود و وزیران نیز مانند پسران تنبیه شده، سر افکنده معلوم می شدند.

وقتی من در لین رادیو داخل شدم از شما دو بار سوال کردم که آیا یقین دارید ملاقات شما در روز ۲۹ سنبله سال ۱۳۵۲ انجام یافته است؟ شما در جواب من با اطمینان و قاطعیت گفتید که: "بلی یقین دارم، چون ملاقات با رئیس جمهور برای من بسیار اهمیت داشت و امکان ندارد چنین روز مهم را اشتباه کنم". وقتی من در همان صحبت رادیویی شما را با این واقعیت غیر قابل منازعه مقابل ساختم که روز ۲۹ سنبله، روز توقیف میوندوال است و ۹ میزان روز شهادت آن مرحوم می باشد، شما به عوض قبول کردن این واقعیت به بحث پرداختید که برای من چانس ادامه بحث در رادیو پیدا نشد و برای ثبوت آن مطلب، در روز های بعد، تلفونی با شما تماس گرفته، دقیقاً روز و تاریخ را توضیح نمودم، ولی متأسفانه قراریکه درین چند روز اخیر باز هم دیده شد، شما هنوز هم بعد از بیست سال قادر نشده اید ذهن تانرا در آن مورد تغییر دهید؛ بدین معنی که یا روز ملاقات تان با داؤد خان ۲۹ سنبله نبوده و یا اینکه روز ملاقات تان دقیق است ولی در عوض، تعبیر تان از خشمگین بودن داؤد خان درست نیست، چون در روز ۲۹ سنبله، هنوز میوندوال به شهادت نرسیده بود و تا ده روز دیگر تحت تحقیق و شکنجه های کمونستان قرار داشت که روز مره اطلاع آن به داؤد خان میرسید (مراجعه شود به صحبت ثبت شده پاجاگل وفادار درین مورد) و بلاخره ده روز بعد، به تاریخ ۹ میزان خبر مرگ میوندوال از طریق رادیو و جراید دولتی پخش شد که کاپی های آنرا با ثبوت تاریخ آن فعلاً در دسترس دارم.

صحبت دوم:

در سال ۲۰۰۲ در یک صحبت تلفونی، شما در مورد نتیجه گیری تحقیقات و مصاحبه های پنج ساله ام، سوال کردید که کی ها ممکن است در قتل میوندوال دست داشته بوده باشند؟ من در جواب شما گفتم که هنوز هم بصورت یقینی نام شخص یا اشخاصی را که دست به این کار زده اند، نیافته ام. تحقیقات و شکنجه ها همه در وزارت داخله توسط کمونیست ها صورت می گرفت، اما شواهد دیگر حاکی از آن است که میوندوال بعد از نیمه شب در زندان دهمزنگ به قتل رسیده است و چون زندان دهمزنگ تحت نظر مستقیم محمد عیسی نورزاد که خسر بره قدير نورستانی بود، قرار داشت و او مسؤول مستقیم زندانیان سیاسی بود، پس امکان زیاد وجود دارد که قدير نورستانی، از آمد و رفت کمونیست ها در محبس، از طریق دوست و خویشاوند نزدیکش (عیسی نورزاد) اطلاع داشته و امکان آن میرود که اگر قدير درین قتل دست نداشته است، اقلاً زمینه آنرا فراهم کرده و یا از وقوع آن چشم پوشی کرده است. چون در آن ایام بین پرچمی ها و طرفداران داؤد خان هنوز هیچگونه اختلاف نظری وجود نداشت و در تفاهم کامل به سرکوبی مخالفین می پرداختند و یکدیگر خود را به اصطلاح (آغا و سید) می گفتند. نوت: سالها بعد در کتاب لویی دوپری (افغانستان شناس معروف امریکایی) به ارتباط قتل میر اکبر خیبر نوشته شده بود که قدير نورستانی در سالهای اخیر، مانند (بیریا) رئیس پولیس مخفی استالین عمل میکرد و مخالفین رهبر و رژیم را بدون اطلاع داؤد خان از بین می برد.

شما آقای کاظم بعد از شنیدن این توضیحات من در مورد قدير نورستانی گفتید که: "میوندوال یک شخصیت بزرگ بود و من به او احترام زیاد دارم، و قدير یک شخص بسیار بی اهمیت است، لذا نباید شهادت میوندوال را با داخل کردن نام قدير نورستانی درین قضیه، کم اهمیت بسازیم. برای میوندوال و نام تاریخی او، بهتر است

همانطوریکه مردم عقیده دارند که کمونیست ها دشمن میوندوال و عامل قتل او بودند، بگذاریم به همین ترتیب بماند".

من این تبصره و توصیه آقای کاظم را در آن لحظه، نتیجه دلسوزی و احترام او به شهید میوندوال تلقی کردم، ولی سالها بعد ازین صحبت تلفونی، شنیدم که آقای کاظم آنقدر به قدیر نورستانی اخلاص و احترام داشته که در خانه قدیر نورستانی، به مهمانان او بدست خود با پطنوس جای پذیرایی میکرده است (در وقتیکه خودش رئیس فاکولته اقتصاد بود).

صحبت سوم:

بعد از بازگشت من از کابل در اواخر سال ۲۰۰۴ که در جریان آن سفر، موفق به کشف محل دفن مخفی مرحوم میوندوال گردیدم و بعد از تعمیر مقبره و پرده برداری از مقبره، خبر آن در رسانه های داخلی (جراید و تلویزیون ها) وسیعاً منتشر گردید، تماس های زیادی با من گرفته شد. به سلسله همین تماس ها، یک تعداد از پیروان مرحوم میوندوال (مساواتی های مقیم استرالیا) از من خواهش کردند که در بازگشت به امریکا، با افغان های خوشنام و چیز فهم در تماس شوم و به نمایندگی از آنان، برای تجدید و تقویه جمعیت مترقی دیموکرات، تلاش و کمک نمایم. آن دوستان قبلاً با آقای سیرت در تماس شده بودند و در ضمن آن صحبت با من، از آقای عبدالله کاظم یاد آوری نمودند.

من چون با آقای کاظم تا اندازه آشنایی داشتم، برای شان وعده کردم که درین زمینه با آقای کاظم صحبت خواهم کرد. و طبق وعده در اوایل سال ۲۰۰۵ موضوع را تلفونی با آقای کاظم در میان گذاشتم که آقای کاظم با اظهار تشکر از حسن نیت آنان به من گفت که: " با وجود احترامی که به مرحوم میوندوال دارم و با عقاید شان نیز خود را نزدیک می بینم، ولی بعد از اشتراک در یک جمعیت سیاسی در امریکا که از آن تجربه تلخ گرفتم، تصمیم گرفته ام که دیگر داخل فعالیت های گروهی نشوم. لذا معذرت مرا بپذیرید". که با احترام به این موقف آقای کاظم، موضوع خاتمه یافته تلقی گردید.

صحبت چهارم:

در سال های مقارن کشف محل دفن داؤد خان و خانواده مرحومش، و بحث ها در باره محل دفن دوباره ایشان، با آقای کاظم صحبت تلفونی دیگری داشتم که ضمن آن آقای کاظم به من گفت که: "طرفدار انتقال و تغییر محل اجساد نمی باشم و آن محل باید به حیث محل اصلی و تاریخی نگهداری شود و درین مورد نامه مفصلی عنوانی اولیای امور به کابل فرستاده ام و اهمیت موضوع را توضیح نموده ام".

بعد از شنیدن نظریات آقای کاظم، موضوع کشته شدن بعضی از اعضای خانواده داؤد خان را توسط پرسش (ویس داؤد)، از زبان شاهد معتبر با ذکر نام شاهد عینی که در آن صحنه حضور داشته و توسط ویس داؤد، بر او نیز فیر صورت گرفته بود، با آقای کاظم در میان گذاشتم، که آقای کاظم بعد از شنیدن خلاصه این جریان، به من گفت که: "به شما دوستانه توصیه میکنم که این موضوع را افشاء نکنید و پیش خود نگهدارید و هم از طرف

من به (.....) سلام برسانید و خواهش کنید که این واقعه را به کسی نگوید، بهتر است قتل تمام خانواده داود خان بالای کمونستان باشد. چون هم برای نام تاریخی داود خان خوب است و هم برای بدنای بیشتر کمونستان".

من در همان هفته ها و ماهای که از آقای کاظم این توصیه و خواهش را شنیده بودم، با یک تعداد از دوستان، موضوع را شریک ساخته بودم و راجع به امانت داری تاریخی تبادل نظر کرده بودیم، که خوشبختانه سه نفر از آن دوستان در همین هفته بعد از عکس العمل شدید و انکار آقای کاظم از آن صحبت، با من تلفونی تماس گرفتند و در ضمن تائید صحبت ما در آن ایام، تعجب و انزجار شانرا از انکار و عکس العمل آقای کاظم بیان داشتند و آنرا تأسف آور و دور از شأن یک شخص عالم و محقق دانستند.

دلیل اینکه آقای کاظم با وجود زیارت حج مکرر، به آن زیارت قسم میخورد و ازین صحبت اظهار بی خبری میکند، آنست که حیثیت تحقیقی و امانت داری وی را زیر سؤال میبرد و درست همین جاست که انتخاب میان منفعت حاضر و منفعت اخروی مطرح می شود و می بینیم که متأسفانه آقای کاظم رضایت قاسم باز و امثال او را بر رضایت خداوند ترجیح داده است.

صحبت پنجم:

در اواخر سال ۲۰۱۴ که من بعد از سفر دوم به وطن، دوباره به امریکا برگشته و چند جلد کتاب (تاریخ معاصر افغانستان) اثر محترم ابوذر غزنوی را با خود داشتم و به خواهش نویسنده کتاب، عکس پشتی کتاب را در فیسبوک نشر کردم؛ آقای کاظم تلفونی با من داخل تماس شده و از من خواهش ارسال جلد دوم آنرا نمود و متعاقباً پول کتاب را توسط پسته برایم فرستاد و من طبق خواهش شان کتاب را ارسال نمودم.

صحبت ششم:

در اوایل سال ۲۰۱۵ بعد از تبصره من در مورد نوشته آقای کاظم به ارتباط اطلاع قبلی سردار نعیم خان از کودتای سرطان و یا عدم اطلاع او، آقای کاظم باز هم تلفونی با من تماس گرفته و خواهش نمود تا از محترم داکتر صاحب مجید سراج (که با ایشان قرابت فامیلی دارم)، چند سوالی را از طرف آقای کاظم مطرح نمایم و جواب های داکتر صاحب سراج را دوباره به اطلاع آقای کاظم برسانم.

در ضمن همین صحبت تلفونی، از طرف من زکری از نوشته های توهین آمیز و دور از حقیقت قاسم باز به میان آمد. آقای کاظم در جواب به من گفت که: "ملال جان نظام هم ازین ناحیه شکایت داشت و آنچه به ملال جان گفتم به شما نیز توصیه میکنم که وقت تانرا برای جواب گفتن به نوشته های قاسم باز مصرف نکنید، چون او باز هم چیزی دیگر نوشته میکند و خلق شما زیاد تر تنگ می شود، بهتر است او را نادیده بگیرید و به کار اصلی خود ادامه بدهید و به فروعات توجه نکنید".

برعلاوه این شش بار صحبت و تبادل نظر، احوال پرسشی های تشریفاتی دیگر در عروسی ها و فاتحه ها که شامل سه بار در شمال کلیفرنیا، سه بار در جنوب کلیفرنیا (شهر اقامت ما) و اقلأ سه بار در آرنج کونتی و لاس

انجلس به شمول (محفل خیر مقدم شاهدخت هندیه) داشته ایم که جمعاً از پانزده بار خواهد گذشت و فعلاً از جزئیات آن می‌گذرم.

حال اگر از ۹ بار ملاقات های تعارفی بگذریم و صرف به شش باری که صحبت و تبادل نظر صورت گرفته، اتکاء نماییم، خوانندگان محترم قضاوت خواهند نمود که درین میان چه کسی توانسته است با دقت بیشتر موضوعات و وقایع را نقل و توضیح نماید؟ زیرا آقای کاظم میگوید که دوبار با من صحبت کرده و من شش دفعه را ثابت کرده و با متن آن نقل کردم. آیا آقای کاظم از کدام این صحبت ها انکار میتوانند؟ آیا آقای کاظم مثل هر انسان مسن، به نقصان حافظه دچار است (که البته کاملاً قابل درک و احترام است) و یا از حافظه انتخابی و سلیقه وی برای بحث استفاده میکند؟ که در هر دو حال، تا وقتی که کسی دیگر را با شدت و عدت توهین نکند و بی حیا و دروغگو خطاب ننماید، نقص حافظه و یا حافظه انتخابی شان قابل درک، تحمل و اغماض خواهد بود.

درین جا قابل یاد آوری میدانم که من با دوستی و صمیمیتی که با چند تن از اعضای خانواده آقای کاظم دارم و با تربیه عالی خانوادگی و دوستی بی شائبه آنان آشنایی کامل دارم، یقین دارم آقای کاظم نیز با اتکا به همان اخلاق خانوادگی، تشخیص کرده خواهد توانست که استعمال کلمات دور از ادبی چون "بی حیا" و "دروغگو" و امثالهم، که با عجله و بدون تأمل بیان گردد، در خور اشخاص عالم و با تجربه نیست، بلکه می ترسم که چنین خصلتی خدا ناخواسته، نتیجه هم نشینی با دیگر های سیاه باشد.

باید این نکته را به خاطر داشته باشیم که اگر من قصد تهمت بر آقای کاظم را میداشتم، طی چهار سال گذشته که ده ها بار خارج از موضوع مورد بحث، مرا به عقده مندی و امثالهم متهم کرده بود، میتوانستم متن همین صحبت چند سال پیش را برایشان بنویسم، اما حالا که از طرف متعصبین مورد حمله و اهانت و حتی متهم به افتراء قرار گرفتم، اجباراً با اظهار معذرت از آقای کاظم که بیانگر احترام به طرف مقابل بود، آن صحبت را در جمله مثال ها، از میان صحبت های سال های متداوم تذکر دهم، تا ثابت شود که صحبت در مورد وقایع ارگ، چیزی تازه نیست بلکه سالهاست در حلقه های خانوادگی با تائید شاهدان عینی، از آن جریانات حکایت شده است.

صحبتی هم با آقای سیستانی:

درین جا صرف نکاتی مختصری را در مورد عکس العمل آقای سیستانی که لقب (کاندید اکادمیسین) را با خود حمل میکند، به عرض می رسانم، تا دیده شود که چگونه آب را نادیده موزه را از پا بیرون می آورد و یا به اصطلاح عوام: (وقتی می شنود که بینی ات را پشک برد، قبل از آنکه دستی به بینی خود ببرد، دنبال پشک می دود).

آقای سیستانی نوشته بودند که: " آقای ملکیار با آنکه از عدالت و انصاف حرف میزند، اما از نوشته آقای باز بر می آید که ایشان از میراث مرحوم میوندوال حتی به برادرش که نزدیک ترین وارث آن مرحوم شمرده می شد، سوزنی نداده و همه را خود متصرف شده و بجای اینکه از آن پول یک مسجد یا یک مکتب بنام پدر خوانده خود بسازد، و نامش را مسجد میوندوال بگذارد، همه پول آنرا با خود به امریکا انتقال داده و در راه ارضای خواهشات نفسانی خود به کار برده". با خواندن این نوشته آقای سیستانی از خود پرسیدم که آقای عبدالله کاظم کجاست که

"دزد گفتن و بر بستن" آقای سیستانی و قاسم باز را میخواند و صدایش شنیده نمی شود؟. و باز پرسیدم که اگر به این کردار ها و تبانی ها، عنوان و لقب (مافیای نوشتاری و مطبوعاتی) داده شود، آیا وارد و بجا خواهد بود یا نه؟؟ زیرا اگر تا بحال آقای سیستانی "اکادمیسین" نتوانسته باشد، شخصیت و اعتبار اشخاص کینه توز، مفتری و لومین را تشخیص بدهد که گاه و بیگاه اشخاص مختلف را مورد حمله قرار داده و با ساختن افسانه ها، به خانواده های شان دشنام می دهد، وای بر حال این اکادمیسین. اگر فکر میکنند که این گونه اشخاص را فعلاً آله دست خود ساخته اند، مطمئن باشند که نوبت خود شان نیز روزی میرسد که از زخم زبان اینگونه افراد در امان نمانند.

در مورد دارایی های مرحوم میوندوال باید این "مؤرخ؟" و "اکادمیسین" بدانند و اگر نمیدانند باید تحقیق کند که میوندوال در زمان صدارت، طی یک فرمان رسمی که در جرائد رسمی کشور به وضاحت منتشر گردید، برای بار اول در تاریخ کشور، تمام دارایی هایش را که شامل (یک خانه در وزیر اکبر خان مینه و دو سه اپارتمان در کارته پروان بود)، به معارف کشور وقف نمود. ولی بدبختانه بعد از شهادت میوندوال که تمام آن خانه ها توسط دولت ظالم ضبط گردید، حتی نامی از میوندوال و اقدام خیرخواهانه اش برده نشد. و خانم مرحوم میوندوال در خانه متوسطی که به اسم و ملکیت خودش بود، چند سالی را بدون معاش، با تنگدستی سختی گذراند، تا اینکه پس از روی کار آمدن کمونستان، این خانم درد دیده، مریض و علیل، یگانه خانه مسکونی اش را با عجله و به قیمت نا چیزی به فروش رسانده و خرج راهش ساخت و بعد از مدتی به امریکا رسید و سال های اخیر عمرش را مانند دیگر مهاجرین افغان درین کشور، با کمک های ناچیز دولتی سپری نمود و سر انجام، در سال ۱۹۹۲ در کلیفورنیا وفات یافت. (روحش شاد باد).

خانم مرحوم میوندوال با احترام به آرزوی شوهر شهیدش، هرگز نامی از دارایی های وقف شده را نگرفت و تا آخر عمر نمیدانست که آن خانه ها در تصرف کدام یک از شعبات دولتی می باشد، ولی همیشه آرزو داشت که از آن خانه های وقف شده، واقعاً برای معارف کشور استفاده شود. درین مورد قابل یاد آوری میدانم که در جریان سفر هایم به وطن در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۱۴، وقتی از سرک کارته پروان با تکسی میگذشتم، دیدم که مکتب ابتدائیه دخترانه در اپارتمان های سابق مرحوم میوندوال، فعال بود و دختران خورد سال در پشت شیشه های اتاق ها و در حویلی مصروف درس و بازی های طفلانه بودند. ولی در مورد خانه وزیر اکبر خان مینه، از یک آشنایی که در وزارت معارف کار میکرد شنیدم که از آن خانه، به حیث یکی از مهمانخانه های دولتی استفاده به عمل می آید.

با اظهار این حقایق، که حتی برای خانم مرحوم میوندوال چیزی از دارایی میوندوال نرسیده بود، آیا برای من (ملکیار) که نه ورثه آن مرحوم بودم و نه در آن مورد تجسسی کرده ام، چگونه آقای سیستانی می توانند چنین اباطیل را به حیث یک مؤرخ بنویسد؟ و بعد برای میوندوال برادری خلق کند (در حالیکه برادر میوندوال در سنین جوانی فوت شده بود) و با جرأت خاصی که خاصه کمونستان است، برای من (مسجد ساختن) را از آن پول های خیالی توصیه نماید؟؟ واقعاً شرم آور است!!

آقای سیستانی به قلم خود در کتاب (یک نگاه انتقادی بر تاریخ غبار) در پایان صفحه ۱۱۱ می نویسد:

"باور داشته باش برادر که در تمام مدت عضویت در شورای انقلابی از قوس ۱۳۸۵ تا قوس ۱۳۶۶، (که یقیناً منظور از قوس ۱۳۵۸ الی قوس ۱۳۶۶ می باشد، نویسنده)، یک دینار امتیاز پولی و یا رتبه و مدال و مقام ندیده ام و بر عکس تمام آن مدت را در اضطراب پیگرد از طرف جواسیس خاد و یا ترور از طرف مخالفین رژیم بسر برده ام".

باید خوب دقت کنیم که: در هنگامیکه خانواده داود خان و هزاران افغان بیگناه دیگر در قبر های دسته جمعی دفن شده و می شدند و هزاران نفر دیگر مانند من و خانواده ام برای نجات از آن رژیم سفاک و آدم کش، از راه های خطرناک، با زن و فرزند خورد سال، در حال فرار بودیم، همین آقای سیستمی به توصیه اسدالله امین رئیس خاد (به اساس نوشته خود سیستمی در همین سایت)، در اوج قدرت امین در قوس سال ۱۳۵۸، عضویت شورای انقلابی را برای هشت سال می پذیرد و مقاله در جریده انقلاب ثور منتشر می سازد که در آن، رژیم سابق را "رژیم منفور داودی" می خواند. و حال همین آقای سیستمی می آید و با حمایت سرسپردگان غافل داود خانی، زیر سایه درخت ملیگرایی داود خان اطراق میکند و با "پلته پیش کردن ها"، صداقت و انصاف دیگران را مورد سؤال قرار میدهد و از همه حیرت انگیز تر اینکه ساختن مسجد را به من توصیه میکند. به اصطلاح ایرانی ها: (رو را بنام که درشت تر از سنگ پای قزوین است). و باز همین آقای سیستمی که خود را مخلص داود خان معرفی میکند، چندی قبل با مطالعه یک مقاله محترم داود مومند، به او ایمیل می فرستد و می نویسد که: **"با مطالعه مقاله تان، داود خان نزد من ضرب در صفر شد"**. آیا برای یک محقق پخته سال، لازم و پسندیده است که در ظرف چند ساعت، با خواندن یک مقاله، کسی را از آسمان به زمین بزند و بعد از چند روز، دوباره او را به آسمان بلند کند؟ به گفته معروف: "نه به این شوری شور و نه به آن بی نمکی".

حال در پایان این صفحات، میخوام توجه دوستان را به این نکات جلب نمایم که آیا مقام و عنوان داکتر و اکادمیس، با خود مسئولیتی را حمل میکند یا خیر؟ آیا کوبیدن دیگران و خود را در یک بحث برنده نشان دادن بیشتر اهمیت دارد و یا صداقت و راستکاری یک محقق در طول عمر کاری و مسلکی اش؟؟ آیا هدف از نوشتن، ثبت و توضیح حقایق است و یا دل خوش کردن و خوش ساختن یک تیم یا حلقه خاص؟؟؟

سؤال مهم تر اینست که چرا آقای داکتر کاظم و آقای اکادمیس، از قاسم باز که چندین بار ادعا کرده و نوشته است که: "کست دوم اعترافات شاملین کودتای نامنهاد میوندوال را، داود خان نزد خود داشت و در روز های اخیر به برادر قاسم باز داده بود"، نپرسیده اند، که چرا کست صدای متهمین شکنجه شده نزد داود خان بود؟ آیا کست موسیقی بود که به برادر قاسم باز داده می شد و یا اسناد قانونی و تاریخی بود که باید به محکمه سپرده میشد؟؟ و داود خان چرا آنرا در آنوقت نشر نکرد تا محتویات آن مورد بحث قرار میگرفت؟؟؟ و باز اگر محرکین کودتای نامنهاد، مطابق ادعای قاسم باز، دو نفر جنرالان از خانواده ملکیار بودند و داود خان آن کست را شنیده بود، چرا دوستان جان جانی خود را که مقصر اصلی نبوده اند، به قتل رسانید؟؟؟؟ اینگونه اصدار حکم اعدام را نمی توان مانند قاسم باز، اشتباه داود خان نامید، بلکه جنایت غیر قابل بخشش به حساب خواهد آمد. و چنین نتیجه باید گرفت که اگر این ادعا حقیقت داشته باشد، افسوس به حال داود خان و این نوع زمامداری و چشم پوشی او از عدالت..... ولی اگر این گفته ها ساختگی و افتراء باشد، در آنصورت افسوس به حال استادان قاسم باز (آقایان

کاظم و سیستانی) که همواره میگذارند تا داؤد خان توسط دوست نادان چنین مسخره گردد و آنان خاموشانه نظاره کنند. به فرموده حضرت حافظ:

دشمن دانا بلندت میکند برزمینت میزند، نادان دوست

با معذرت از طوالت کلام، حال باید برگردم به موضوع اصلی یعنی تبصره کوتاه من در مورد وقایع داخل ارگ که آغازگر این بحث فعلی گردید. و با تأسف باید بگویم، طوریکه درین چند هفته در سایت افغان جرمن آنلاین دیده شد، به استثنای چند تن معدود، اکثراً با شنیدن شواهد جدید، برخورد تحقیقی و کنجکاوانه نمی کنند، بلکه با احساسات شخصی و حلقه یی برخورد مینمایند و به تحریف اذهان خوانندگان میپردازند. ولی بآنهم من از ابراز حقایق طفره نمی روم و در قسمت دوم این نوشته طی چند روز آینده، آنچه را از دو شاهد معتبر شنیده ام، به علاقه مندان حقیقت پیشکش میکنم و قضاوت را به مردم با انصاف و واقع بین واگذار می نمایم.

با تقدیم حرمت به خواننده با حوصله و با انصاف.

پایان قسمت اول

